

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۵)

شنبه ۲۵ - ۱۲ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۲۵ - ۰۶ - ۱۳۹۶ م؛ ۱۶ - ۰۹ - ۲۰۱۷

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَى (۴۵) قَالَ لَا نَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶)

و بگویند با او سخنی نرم شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد (۴۴) گفتند: پروردگارا، ما می‌ترسیم که پیش دستی کند بر ما، یا سرکشی ورزد (۴۵) گفت: نترسید، همانا که من خود با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم (۴۶)

I. تفسیر

1. اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى: بروید سوی فرعون که او طغیان کرده است.
 2. فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى: و بگویند با او سخنی نرم شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد.
 3. قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَى: گفتند: پروردگارا، ما می‌ترسیم که پیش دستی کند بر ما، یا سرکشی ورزد.
 4. قَالَ لَا نَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى: گفت: نترسید، همانا که من خود با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم.
- از شیخ ابن عربی درباره اثر "سخن نرم" در نفوس دارای استعداد سخنانی نقل شد. پس، سبب این تاثیر استعداد شنوایی و یادآور شدن بود.

درباره استماع و گوش سپردن، خدای تعالی می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبَعْتُمْ تَسْمَعُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ سَرَّ السَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰-۲۴: ۸ الأنفال)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید، و بر مگردید از او در حالی می‌شنوید. و مانند کسانی می‌باشید که گفتند شنیدیم در حالی که نمی‌شنیدند. قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند. و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد حتماً باز به حال اعراض روی برمی‌تافتند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خوانند که به شما حیات می‌بخشد آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد و هم سوی او محشور خواهید شد).

مولی عبدالرزاق کاشانی در ذیل این آیات می‌فرماید: "وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبَعْتُمْ تَسْمَعُونَ" یعنی، روی مگردانید از او همراه شنیدن، چه اثر شنیدن فهم و تصدیق است، و اثر فهم اراده، و اثر اراده طاعت. پس، صحیح نباشد دعوی شنیدن همراه با روی گرداندن زیرا آندو جمع نمی‌شوند با یکدیگر. پس، ملازم طاعت باشید با ارادت اگر صادق می‌باشید در دعوی شنیدن، "وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ" (و نباشید مانند کسانی که) ادعای شنیدن می‌کنند در حالی که هیچ بهره‌ای از آن ندارند، به سبب محجوب بودنشان از فهم و قبول، مانند جنبندگان، بلکه آنها بدترین جنبندگان باشند نزد خدا، چنانچه گذشت.

"وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا" (و اگر خدا سراغ داشت در آنها خیری) و شایستگی‌ایی را، یعنی، استعدادی را برای قبول کمال سمعشان تا بفهمند، و قبول کنند، و اطاعت کنند، "وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ" (و اگر می‌شنوید آنها را) در حالی که خیری در آنها نبود تا بفهمند، فهمشان اثر از ارادت و طاعت نمی‌داشت، بلکه سریع روی مگرداندند به خاطر آنکه آن فهم در آنها امری عارضی بود، که سریع زایل می‌شود، نه [امر] ذاتی "وَهُمْ مُعْرِضُونَ" (و آنها پشت‌کننده باشند) بالذات، و نباید در آنها فهم و اراده، چنانچه امیر المؤمنین- رضی الله عنه- فرمود، "حکمت را بگیری هر چند از اهل نفاق باشد، چه حکمت در سینه منافق تردد می‌کند تا بیارآمد نزد هم نشین های خودش در سینه مؤمن". یعنی، ثبات نداشته باشد در سینه‌اش (منافق) به خاطر آنکه در آنجا عارضی است، تناسب ذاتی با آن ندارد.

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" (ای کسانی که ایمان آوردید) به غیب، "اسْتَجِيبُوا... (استجابت نمائید خدا و رسول را) با تزکیه و تصفیه "إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا" (هنگامی که فرا می‌خوانند شما را بدانچه) زنده می‌کند قلب‌هایتان را از علم حقیقی. یا ایمان آورید، ایمانی تحقیقی، استجابت نمائید با سلوک سوی خدا و در او، هنگامی که فرا می‌خوانند شما را بدان تا زنده گردانندتان با آن. این در صورتی که استجابت خدا و رسول استجابتی واحد باشد.

اما اگر متغایر باشند، معنایش آن است که استجابیت نماینده الله را با باطن و اعمال قلبی، و رسول را با ظاهر و اعمال نفسی، یا استجابیت نماینده الله را با فناء در جمع، و رسول را با مراعات حقوق تفصیل هنگامی که فرا می‌خوانند شما را سوي استقامت برای آنچه زنده می‌گرداندتان از بقاء بالله در آن [دعوت و فراخوان]. همه اینها قبل زوال استعداد باشد، چه الله حایل می‌شود بین انسان و قلبش با زوال استعداد و حصول حجاب با انباشتن زنگار. پس، مغتنم شمردید فرصت را، و به تأخیر نیافکنید استجابیت را، "وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ" (و بدانید که سوي او محشور خواهید شد)، پس پاداش دهد شما را از صفاتش و ذاتش بر حسب محو و فناءتان. (پایان)

پس، چون خدای تعالی استعدادی را در فرعون سراغ داشت، موسی و هارون- علیهما السلام- را امر فرمود به نرمی ورزیدن با او، و مراد از "قول لَین"، فقط نرمی در گفتار نبود، بلکه نرمی ورزیدن با او به طور مطلق بود تا مبدا اندک استعداد باقی مانده او را نادیده انگارند و سبب از بین رفتن آن شوند.

پس، فرمود که هدف نرمی ورزیدن با او را یاد آوری او است، "أَلَمْ لَهُ يَتَذَكَّرْ أَوْ يَخْشَى" (۲۰:۴۴ طه) (شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد). شیخ ابن عربی فرمود، "پس، خدا می‌دانست که او متذکر (یادآور) خواهد شد، و تذکر (یادآوری) نباشد مگر از علمی سابق که فراموش شده باشد." به خاطر همین سرّ الهی است که این سوره مبارکه را خطاب به رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- چنین آغاز فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (بنام خدای رحمان رحیم، طاه، ها، فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشتی جز آن که بیدارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد). بنابراین، حکایت موسی- علیه السلام- و فرعون نمونه‌ای است از کسانی که یادآور می‌شوند علم و ایمان فراموش شده خود را با تذکره، و سپس خشیت می‌ورزند، و این قرآن محمدی بهترین تذکره است برای این کسانی که استعدادی دارند و پیش از آن که آن استعداد از بین برود و یا در حجابی سخت قرار گیرد، که در آن هنگام، "و لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا" (۱۷:۸۲ الإسرائ)

نیافزاید ظالمان را، که ظلم کردند بر خود با نابودی و دفن استعدادشان، مگر زیانی. پس، موسی و هارون- علیهما السلام- مامور بودند تا هرچه را برای هدایت فرعون نیاز بود انجام دهند. اما خوف و بیم آن دو - علیهما السلام-، که گفتند، "رَبَّنَا إِنَّا أَتَيْنَاكَ أَن يَطْعَى" (پروردگارا، ما می‌ترسیم که پیش دستی کند بر ما، یا سرکشی ورزد)، بیشتر مفسران این افراط و طغیان را پیشی دستی جستن فرعون بر موسی و هارون- علیهما السلام- با قهر ورزیدن و عذاب و شکنجه دانسته‌اند. به نظر آنان، موسی و هارون- علیهما السلام- در برابر فرمان نرمی ورزیدن خدای تعالی، ابراز نگرانی می‌کنند که اگر آنان پیش دستی نجویند و فرعون را غافلگیرانه گرفتار قهر نکنند، او با آن دو چنین خواهد نمود. از منظر این مفسران ترس و بیم آن دو از پیروزی و شکست ظاهری و جنگی بود، و برای همین، می‌خواستند پیش از فرعون اجازه اعمال قهر داشته باشند. این همان نظریه جنگی حمله پیشگیرانه است از ترس خدعه و نیرنگ دشمن، همان که خدای تعالی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- از آن ایمن گرداند با قول خود، "وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَآخِذْ لَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ" (۶۳-۶۲ : الأنفال) (و اگر به صلح گرایند، بدان گرای و توکل کن بر خدا، که او همان شنوای داناست، و اگر بخواهند که نیرنگ بازند با تو، خدا بس است تو را، اوست همان که تایید فرمود تو را با یآوری خود و با مومنان!)

پس، خدای تعالی رسول گرامی خود- صلی الله علیه و آله و سلم- و مسلمین را امر فرمود تا سلم و صلح و سازش با دشمنان خدا را ترجیح دهند بر جنگ با آنان با توکل بر خدا اگر آنان گرایش داشته باشند به صلح، و از خدعه و نیرنگ آنان که مبدا تجدید قوا کنند و نیروهای جنگی خود را بازسازی کنند بیمی و ترسی نداشته باشند، چرا که خدا برای پیروز گرداندن بنده خودش بس است، و پیروزی و شکست به دست اوست.

خلاف این گروه از مفسران، که بیم و ترس موسی و هارون- علیهما السلام- را از پیش دستی و قهر و غلبه غافلگیرانه فرعون می‌دانند، شیخ ابن عربی بر آن است که ترس و بیم آن دو از آن بود که مبدا فرعون پیشی جوید بر آنان با حجت، با آنچه بر می‌گردد به او از توحید. یعنی، حجتی توحیدی آورد به نفع خود علیه آن دو، و مردم به خاطر کم خردی و سبک سری‌شان، حجت او را بپذیرند، و حجت موسی و هارون را ناتمام بدانند. مثل این که بگوید، این قدرت و سلطنت من نیز از آن خداست، و من بدون اجازه و خواست خدا هرگز قادر به سلطنت و حفظ قدرت نمی‌بوم، و شما دو نفر از روی جاه طلبی دعوی ریاست و سروری دارید در حالی که هیچ یک از لوازم آن را ندارید. پس، معلوم می‌شود که خدا شما را برای این امر نفرستاده است. این می‌تواند مثالی بوده باشد برای افراط و پیشی جستن او.

اما طغیان و سرکشی او، شیخ ابن عربی آن را بلند کردن کلامش دانست به خاطر قصد کردن عین حقیقت، در نتیجه، به رنج افتادن آن دو با او. مراد شیخ از "عین حقیقت" باید غیر از توحید به معنایی که گذشت باشد. مثل آن که نفی کثرت کند به طور مطلق، و همه مظاهر را یکسان معرفی کند، و همه را به یک میزان حق بدانند، و استدلال کند که همه همان جایی

هستند که باید باشند. بنابراین، قول خدای تعالی، "اَذْعَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ" (۲۰:۴۳ طه) (بروید سوی فرعون که او طغیان کرده است)، همان خروج او بوده است از قید عبودیت، و سرکشی‌اش با دعوی ربوبیت با سخنانی از این قبیل. گرچه این سخنان و آن حجّت‌ها نادرست می‌باشند، فهم نادرستی آنان برای مردم دشوار است، و در نتیجه، رسولان خدا در رنج و زحمت می‌افتند با این گونه مدعیان.
حافظ:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
در جریان شعبده بازی و جادوی سامری نیز همین زحمت بود و گر نه، حافظ شیراز نیک فرماید:
بانگ گاو چه صدا باز دهد عشوه مخر
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
پس، استعداد فرعون برای ایمان هنوز به طور کامل از بین نرفته بود، و خدای تعالی امید بخشید موسی و هارون- علیهما السلام- را که اگر نرمی ورزند با او، و پیشی نجویند بر او با قهر و هلاک نکنند او را پیش از زوال استعدادش، امید است که یادآور ایمان فراموش شده شود، و ایمان آورد، و حتی خشیت، که صفت عالمان بالله است، نیز از او ظاهر شود.
مرحوم صدر المتألهین در تفسیر سوره مبارکه فاتحه الکتاب چنین آورده است:

روایت شده است که فرعون قبل از آنکه ادّعا إلهیت کند، قصد یا امر کرد که بر سر در بیرونیش نوشته شود، "بسم الله". چون ادّعی إلهیت کرد، و خدا فرستاد موسی را به سوی او، و دعوت نمود او را و اثری از رشد در او ندید، گفت، "إلهی تا کی او را دعوت کنم بدون آنکه خیر با او ببینم؟! خدای تعالی فرمود، "[پا موسی] شاید تو هلاکت او را بخواهی، تو به کفرش می‌نگری و من به آنچه بر سر درش نوشته است می‌نگرم." پس، نکته در این روایت آن است که هر کس این کلمه را بر در بیرونیش بنویسد، از عذاب ایمن گردد هر چند کافری بوده باشد، پس چگونه باشد آنکه آن را بر سویدای قلبش نوشته باشد از اول عمرش تا آخر آن؟!!

مرحوم صدر المتألهین پس از نقل گفتار شیخ ابن عربی درباره ایمان فرعون هنگام غرق شدن، در تفسیر خود، چنین می‌فرماید (تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۶۴): و از این کلام، بوی صدق به مشام می‌رسد، و صادر شده است از مشکات تحقیق و موضع قرب و ولایت.

در هر صورت، در پاسخ این نگرانی موسی و هارون- علیهما السلام-، که " رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ " (پروردگارا، ما می‌ترسیم که پیش دستي کند بر ما، یا سرکشی ورزد)، خدای تعالی فرمود، "لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ" (۲۰:۴۶ طه) (نترسید، همانا که من خود با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم!) این کلام الهی را نیز اکثر مفسران به معنای وعده نصرت و یاورى خدای تعالی دانسته‌اند به موسی و هارون- علیهما السلام-، که اگر فرعون خواست بر شما پیش دستي ورزد، و با قهر و غلبه و قوت مادّي، شما را هلاک کند و یا خوار و اسیر و ذلیل گرداند، من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم آنچه را او انجام می‌دهد، و قبل از آن که او شما را مغلوب گرداند، من شما را یاورى خواهم نمود و او را مغلوب خواهم گرداند، و یا هلاک. اما شیخ ابن عربی، عین کلام او را در این ارتباط پیشتر نقل کردیم. اما شرح بیشتر آن این است که این وعده بود آمیخته با وعید آن دو را، چرا که شنیدن و دیدن کنایه از مراقبت است، که من رقیبی هستم همراه شما، و می‌بینم که آیا شما همان گونه که امر شدید، نرمی می‌ورزید با او، یا نه، بلکه گوینده از زبان شما در مقام قرب نوافل من هستم، و شنونده با گوش فرعون، نیز من هستم، و پاسخ دهنده نیز من هستم. پس، اگر آن سان که شما را فرمان دادم عمل کنید، همان سان پاسخ خواهید یافت از زبان فرعون. در این گفت و شنید با خود از مقام‌های متفاوت است اسرار شگفت انگیز الهی، و هر که را خواهد از عبادش آگاه گرداند بر آنها. فله الحمد.
مولانا در دفتر اول مثنوی:

چونک بی رنگی اسیر رنگ شد
موسیی با موسیی در جنگ شد
چون به بی رنگی رسی کان داشتی
موسیی و فرعون دارند آشتی

شیخ ابن عربی پرسش‌های فرعون از موسی و هارون- علیهما السلام- در آن مجلس را نیز برای آشکار شدن حجّت آن دو نزد قومش می‌داند تا هر که در او استعدادی است برای هدایت، ایمان آورد.

5. گفتاری از شیخ ابن عربی درباره ذکر:

گفته شد که هدف نرمی ورزیدن با فرعون یادآور شدن او بود، در اینجا گفتاری را می‌آوریم از شیخ ابن عربی درباره هم نشینی حق تعالی با ذاکر خود فرمود، بخشی از سخنان شیخ در فتوحات را می‌آوریم (فتوحات مکیه، ت- عثمان یحیی، ج ۹، ص ۳۸۹-۳۸۸):

[خدا سخن نمی‌گوید با خلق خود مگر از وراء حجاب]

پس، همان گونه که خدا سخن نمی‌گوید با خلق خود مگر از وراء حجاب- و حجاب عین کلام است- تو نیز سخن نمی‌گویی با او، و به یاد نمی‌آوری نزد او خودت یا غیر خود را مگر از وراء حجاب. چاره‌ای از آن نیست، چه مشاهده بهت و گنگی است، و ذاکر به ناچار کور است هرچند حق هم نشین او باشد، و کور کرده باشد او را ذکرش. پس، حق هم نشینی است غایب نزد هر ذاکری. هر کس که غلبه کند بر او مشاهده خیالی در حق پروردگارش، چنانچه در قول او [صلوات الله علیه] آمده است، "كَلَّا تَك تَرَاهُ" - که همان استحضار در خیال است-، در چنین حالی جمع می‌کند بین مشاهده و کلام، زیرا هم نشین در آن حال مثل توست، نه کسی که "أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" (۲۲:۱۱ الشوری)- و این حال شهاب ابن آخی النجیب- رحمه الله!- بود بنا بر آنچه نقل کرد برای من کسی که مورد اعتماد بود، قول او را که "إنسان جمع می‌کند بین مشاهده و کلام". این ذوق کجا و ذوق محقق أبو العباس السیاری، از رجال مذکور در "رساله قشیری"، هنگامی که گفت "عقل هرگز لذت نبرد از مشاهده، زیرا مشاهده حق فناء است، و نیست در آن لذتی!" این ذوق کجا و ذوق شهاب کجا؟ پس، فهم کن، که آن موضع غلط اکابر محققین است از اهل الله، تا چه رسد به کسی که پایین‌تر از آنان است.

او هم چنین می‌فرماید (فتوحات مکیه، ت- عثمان یحیی، ج ۱۴، ص ۴۹۸-۴۹۶):

آنچه ذکر فرموده است قشیری در باب "غیرت" ولی "غیرت" نیست

در باب غیرت "رساله" خود، قشیری از بعضی آنها ذکر کرده است که به او گفته شده بود، "چه زمانی راحت می‌باشی؟" گفت، "هنگامی که برای او ذاکری نبینم!" ولی این این غیرت نیست، و قشیری خطا کرده است که مثل این [حال] را در باب غیرت کتاب خود قرار داده است، و خیال کرده است که شبلی، در حال رؤیت ذاکرین خدا از روی غفلت و عدم حرمت، مثل کسی که یاد می‌کند او را با سوگند لغو و سوگند گناه، و یاد می‌کند خدا را در طلب معاش در بازارها، غیرت برده است که یاد شود [خدا] به این گونه، به خاطر آن که حق مذکور از حرمت هنگام ذکر به طور کامل اداء نشده است. و بعید نیست که قصد شبلی این بوده باشد از این قول در ابتداء امرش و در وقت حجابش از معرفت ربّش. و اما با معرفت، این نباشد معنی قول او، "هنگامی که برای او ذاکری نبینم!". و معنای آن نزد ما، در حق عارفان بزرگ، آن است که ذکر همراه با مشاهده نیست. پس، ذاکر به ناچار محجوب است هرچند [چنانچه در حدیث قدسی "أنا جلیس من ذکرني" آمده است،] خدا جلیس (هم نشین) ذاکر است، و لکن از وراء حجاب ذکر. و هر کس که پشت حجاب است از مطلوبش، راحتی ندارد نزد او. پس، چون برداشته شود حجاب، واقع گردد مشاهده، و زایل گردد ذکر با تجلی مذکور. پس برای همین، [شبلی] گفت که تنها هنگامی راحتی دارم که ذاکری را برای او نمی‌بینم. پس، خواست تا مشاهده‌اش مانع او شود از ادراک ذاکرین، یا آرزو کرد برای ذاکرین که باشند در مقام شهود، که منع می‌کند ذکر را زیرا "مؤمن دوست دارد برای برادرش آنچه را دوست دارد برای خودش". پس، بر این حمل می‌شود قول این مرد اگر از عارفان بوده باشد. و بر ذوقی دیگر، مراد آن است که راحت نمی‌یابد مگر آنکه ببیند ذاکر همان خداست، نه خلق زیرا حق زبان اوست چنانچه گوش و چشم و دست اوست (اشاره است به حدیث قرب نوافل). پس، راحتی می‌شود به خاطر آنکه می‌بیند کسی یاد او می‌کند که می‌داند چگونه یاد او کند، زیرا او خود ذاکر خود است به لسان عبدش. پس، آرامش می‌یابد در هنگام که نمی‌بیند ذاکری را برای او غیر او!

مولانا در غزلیات شمس:

عابد و معبود من شاهد و مشهود من عشق شناس ای حریف در دل انسانی

6. اشارتی در ذکر: گفتار مُحَمَّد بن عبد الجبار بن الحسن النّفَری در کتاب المواقف همراه با شرح عفیف الدّین تلمسانی:

[۲:۹] و مرا گفت: من نزدیک‌ترم به زبان از سخنش هنگامی که سخن می‌گوید. پس، کسی که شهود نماید مرا، یاد نکرده باشد مرا، و کسی که یاد کند مرا، شهود نکرده باشد مرا.

قول او، "مرا گفت: من نزدیک‌ترم به زبان از سخنش هنگامی که سخن می‌گوید. پس، کسی که شهود نماید مرا، یاد نکرده باشد مرا، و کسی که یاد کند مرا، شهود نکرده باشد مرا"، می‌گویم در این معنی تصریحی است به حقیقت الهیه، و آن این است که شاهد در حال شهود عین مشهود است، و برای همین، گوینده‌ای از ایشان گفته است، "پایان یافت سفر طالبین به پیروزی بر نفوس‌شان (خودشان)"، و نفوس‌شان همان مشاهده مشهود است. چون تقریر یافت این، هنگامی که شاهد بداند او مشهود است، باقی نماند برای ذکرش برای خودش فائده‌ای، چه ذکر تنها برای غایب باشد. پس، به ناچار گفت، "پس، کسی که شهود نماید مرا، یاد نکرده باشد مرا"، و تاکید فرمود آن را با قول خود، "و کسی که یاد کند مرا، شهود نکرده باشد مرا"، بدین معنا که او [اثبات کرده باشد برای من آنانیت (منیت) ذاکره‌ای را برای مذکور غیر خود. پس، نباشد شهودی برایش هنگامی که حالتش این باشد، بلکه او در حضرت حجاب است و در غیبت اغتراب (غربت)].

چنین باشد مواجید [این] قوم هرچند پوشیده دارند آن را از جهال از بیم بر آنها که مبادا واقع شوند در انکار، و روا گردد بر آنها غضب [خدای] جبار، که کمترینش بُعد از اوست در این (آن) دار.

[۲:۱۰] و مرا گفت: اما شاهد ذاکر، اگر حقیقتی نباشد آنچه را شهودش می‌کند، محبوب گردانده باشد او را آنچه ذکرش می‌کند.

قول او، "و مرا گفت: اما شاهد ذاکر، اگر حقیقتی نباشد آنچه را شهودش می‌کند، محبوب گردانده باشد او را آنچه ذکرش می‌کند"، می‌گویم در نسخه [دیگری]، "اگر حقیقتی نباشد آنچه را شهود می‌کند، محبوب گردانده باشد او را آنچه ذکر می‌کند"، بدون [ضمیر "هاء"] "ش"، ولی معنای یکی است. و در این تنزل کریم ظاهر فرمود حقیقت إلهیه اکبر را، و تصریح فرمود بدان، تصریحی ظاهرتر، و آن همان قول اوست که شاهد ذاکر، اگر حقیقت مشهودش همان خود حقیقت ذاکره‌اش، و گرنه ذکرش حجابی باشد برایش. و چیزی صریح‌تر از این نیست در اینکه شاهد در حال شهود حقیقت مشهود است. و تو ای سرورم، که این حروف را مطالعه می‌کنی، اگر ضعیف است استعدادت از قبول این حکم، بدان که شاهد و مشهود هرچند یکی باشند، جز اینکه این بُعد است، و زیبایی نرساند تو را اینکه عبد شهود کند خود را هنگامی که باقی باشد نزد تو جانب حق منزّه از آنکه حقیقت کسی باشد که شهودش می‌کنی. و اگر [این] زیادت‌تر کرد منع را بر تو و قوی شد نزدت به خاطر این معنا آنچه موجب دفع می‌شود، شاید دفع کنی آن را که حق سمع عبده متقرّب سوی او باشد با نوافل، و بصرش، لیکن تو استطاعت آن را نداشته باشی به خاطر ثبوتش در حدیث صحیح، و اگر از غیر ملت ما هستی، که ملت اسلام است، یا یهودی هستی که نمی‌توانی دفع کنی قول او را در تورات که "زیاد باشد که خلق کند خلقی شبیه به شمائل و صورت ما. و شباهت در ذات نیست، و نه در صفات زیرا "لیس کمثله شیء"، به اتفاق ما و شما، بقی می‌ماند اینکه خود او ظاهر باشد چنانچه خبر داد از آن، و ذکر نمودن تشبیه نظیر قول تو باشد "مثل تو می‌گوید این قول را"، یعنی تو. و اگر نصرانی باشی، نتوانی دفع کنی آنچه را ادعا می‌کنی مبنی بر اینکه سیّد مسیح گفت